



سکوت را بشکنیم ، فرهنگ تجاوز و تعرض را متوقف کنیم

فاشیسم در آمریکا و لزوم مقابله زنان با آن

روایت هایی از تجاوز

مصاحبه با یکی از اعضای انجمن پرستاری

بگذار برخیزد زن و مرد بی لبخند



# سکوت را بشکنیم، فرهنگ تعرض و تجاوز را متوقف کنیم!

## سر مقاله

به یاد ریحانه جباری و زهرا نویدپورا

این تمایز به معنی کم اهمیت دادن به هر شکل از این آزارها نیست. این‌ها همه از فرهنگی می‌آیند که بدن زن را ملک‌مطلق مردان و مایملکی برای استفاده و آزار می‌دانند. ولی افرادی هستند که در موقعیت یا در جایگاه اجتماعی قرار دارند که قدرت کنترل زندگی و شغل دیگران را دارند و از این قدرت به‌طور سیستماتیک برای پیشبرد و جانداختن الگویی از آزار، سرکوب و ارباب جنسی استفاده می‌کنند. مثل کارفرماها، استادان دانشگاه، نمایندگان مجلس، هنرمندان سرشناس، وزیر، بازجو و قاضی و ... اگر هدف تغییر دادن کلیت این فرهنگ و در واقع متوقف کردن آن است و نه صرفاً انتقام‌جویی فردی، آن‌گاه باید حدی از تمایز گذاشته شود.

سومین مورد که برخوردی بسیار زن‌ستیزانه است و درسلسله افشاگری‌های اخیر ایران زیاد دیده می‌شود می‌تواند باعث به بیراهه رفتن و ضعیف شدن جنبش، گم‌شدن موضوع اصلی و ضربه بیشتر به قربانیان شود. این است که مخاطبان، زنان قربانی را به دلیل پذیرفتن دعوت مردان یا به دلیل پوشش و ... مقصر می‌دانند. این هم بخشی از فرهنگ و تفکر مرد-پدرسالارانه است که زنان را اغواگر، عامل تحریک مردان و جنس دوم می‌داند. مهر پرنگ مردسالاری و اسارت زنان در تک تک نظرات و تراوشات ذهنی این افراد وجود دارد. افرادی که نقش زنان را ابزار تامین سکس حتی در روابط روزمره اجتماعی می‌دانند.

همان‌طور که هر دختر و زنی در طول عمر خود از آزار و تهاجم جنسی لطمه می‌خورد، هر پسر و مردی هم به درجات مختلف، از همان سنین کودکی با فرهنگ حاکم تعلیم دیده و این فرهنگی است که به‌طور مداوم، برتری‌طلبی مردانه را در شکل‌های بی‌نهایت متنوع تشویق و تقویت می‌کند، از آن حمایت کرده و تبدیل به امر معمول می‌کند: از جوک‌های «سکسیستی» و پورن و شکل‌های مختلفی از آزار کوچک گرفته تا تهاجم فیزیکی و تجاوز، اعمال قدرت بالا برای تحقیر، منکوب کردن، از بین بردن و انسان‌زدایی زن. همه ما در حال غرق شدن در این فرهنگ گندیده هستیم. ما باید با تبارز این معضل در پسران و مردان، همه پسران و مردان که از کودکی با پدرسالاری جامعه بزرگ شده‌اند، پسران و مردانی که افراد محبوبمان نیز در میان آنها هستند (پدران، دوست‌پسرها، شوهران، برادران، بهترین دوستان) مبارزه کنیم. حواسمان باشد که نسبت‌گرا نباشیم. یعنی دو معرفت‌شناسی برای کسانی که دوستشان داریم و آنها که دوستشان نداریم نداشته باشیم. برادر و پدر ما می‌تواند آزارگر زنان دیگر باشد.

احتمالاً کمتر زنی در دنیا وجود دارد که تجربه آزار جنسی و تعرض را نداشته باشد. این عصیان شکست سکوت، برحق و عادلانه است. باید از آن حمایت کرد، تشویق کرد که گسترش یابد و علیه ضد حمله‌ها از آن دفاع کرد.

### وظایف و مطالبات ما

وظیفه ما فعالین زنان و همه کسانی که دغدغه‌شان مبارزه با هر شکل از ستم است، این است که به این پرسش دامن‌بزنند که ریشه این معضل چیست و راه‌حل آن کدام است؟ ما برای این موضوع خاص مبارزه می‌کنیم و مطالبه‌مان که توقف فرهنگ تجاوز و تعرض است را جلو می‌گذاریم، ولی در عین حال تلاش می‌کنیم اشکالات و نقاط ضعف را که خاصیت هر جنبش است شناسایی کرده و از آن گسست کنیم. این افشاگری‌ها عالی است، اما اگر مبارزه به افشای افراد متجاوز محدود شود و به سمت ضدیت با تمام قوانین نابرابر و ضدزن و مبتنی بر شریعت که در قانون اساسی، مدنی و مجازات‌های اسلامی مدون است و محور تجاوز به زنان است، نرود، حکومت قادر خواهد شد که با ژست‌های قضایی‌اش مبارزه را محدود کرده، به سمت غلط سوق دهد و دست‌آخر خفه کند. افراد متجاوز دستگیر شده توسط همان دستگاه قدرت و همان قوانینی محاکمه می‌شوند که زنان توسط آن سرکوب می‌شوند. رژیم با مجازات کردن این افراد در چارچوب قوانین نظام خودش در واقع این چارچوب و سیستم را که مسئول سرکوب و مجازات زنان است، تقویت خواهد کرد. فراموش نکنیم که این حکومت در تمام سال‌های دهه شصت برای درهم شکستن زنان زندانی سیاسی به اشکال مختلف آن‌ها را مورد آزار جنسی قرار می‌داد و بر مبنای شریعت به دختران باکره قبل از اعدام، تجاوز می‌کرد.

در اکتبر ۲۰۱۷ با افشاگری "رز مک‌گوان" بازیگر سینمای هالیوود علیه "هاروی واینستاین" تهیه‌کننده هالیوود در مورد آزار جنسی، زنان زیادی سکوت را شکستند و از آزار و اذیت‌های جنسی که در طول زندگی از سوی مردان دیده بودند حرف زدند. جنبش "من هم" (me too) شکل گرفت، ابعاد جهانی پیدا کرد و میلیون‌ها نفر اعم از زن و مرد به آن پیوستند. در آن‌زمان، با این جنبش در ایران همراهی نشد. شاید فضای محافظه‌کار سیاسی - اجتماعی جامعه ایران، نبود قانون در دفاع از قربانی، تسلط سنت و دین و تابو بودن این قضیه در عرف و تفکر غالب در جامعه، سد اصلی در شکستن این سکوت بود.

اما حالا از یک‌ماه پیش مشابه این اتفاق در ایران هم رخ داده است. دختران یک دبیرستان از آزار جنسی دبیر زیست‌شناسی‌شان به نام ظهیران افشاگری کردند. کیوان امام‌وردی ۲ دومین فردی است که خیلی‌ها از آزار و اذیت جنسی او پرده برداشتند. بعد از افشاگری با هویت‌های ناشناس، افراد زیادی با هویت واقعی بعد از سالها سکوتشان را شکسته‌اند و از جزئیات آزارهای جنسی و تجاوز که در محیط کار، خانواده، دانشگاه، خیابان، تاکسی، زندان و ... بر آنها وارد شده، از خشم، ترس و نفرت توأم با حس تحقیر و فرودست بودن و از آسیب‌های روحی بعد از این اتفاقات سخن گفتند. نام افراد معروف و سلبریتی‌های زیادی در لیست آزاردهنده‌ها دیده می‌شود.

قربانیان تجاوز و آزار جنسی عمدتاً و اکثریت زنان هستند. اما در این بین دو دسته دیگر هم وجود دارند که بخشی از قربانیان هستند. پسرای که در کودکی و نوجوانی مورد آزار و تجاوز قرار گرفته‌اند و افرادی که در طیف ال.جی.بی.تی.کیو قرار می‌گیرند. تمرکز این مقاله بر زنان و موقعیت آنها است، ولی در چگونگی پیشبرد و مختصات جنبش و اهداف مبارزه برای حل این معضل اجتماعی تفاوتی میان جنسیت یا گرایش جنسی قربانیان تعرض و تجاوز وجود ندارد.

آزار و تهاجم جنسی، معضلی بسیار شایع با ابعادی جهانی و به قدمت هزاران سال است. خیزش مجازی در شکستن سکوت علیه این معضل که حالا به روزنامه و رادیو تلویزیون و شکایت از متجاوزین رسیده، در حقیقت یک مقوله اساسی از تضاد و شکافی است که در جوامع طبقاتی وجود داشته و دارد. یعنی ستم بر زنان. یکی از مهم‌ترین ستون‌های روابط قدرت در جامعه طبقاتی، رابطه قدرت میان زن و مرد است که ستم بر زنان را شکل می‌دهد. رابطه قدرت به معنی تسلط و فرادست بودن مردان بر زنان در رابطه اجتماعی بین آن دو است که از خصوصیات جامعه طبقاتی مردسالار است.

### چند نکته قابل تامل

اولین نکته‌ای که در این اتفاق آزار جنسی انحراف محسوب می‌شود و اهمیت دارد که به آن توجه شود، فردی دیدن تجاوز و برخورد با مردان منفرد است. این رفتارهای فردی بدون آن‌که به‌طور روزمره و سیستماتیک در هر گوشه و فضای جامعه تحت حمایت و حفاظت نهادهای حاکم باشند، امکان تداوم ندارند. تا وقتی که به این نتیجه نرسیم، نمی‌توانیم این حکایت رنج‌ها را بخشی کلیدی از مساله زنان بدانیم و در جهت درست برای مبارزه ریشه‌ای قدم بگذاریم. وقتی به نقش و همدستی نهادهای حاکم پی ببریم، شروع به زیرسوال کشیدن فرهنگ حاکم می‌کنیم. این افشاگری‌ها عادلانه است و باید مورد حمایت هر انسانی قرار بگیرد و افراد متجاوز هم باید مجازات شوند، ولی هر کس در مواجهه با آن باید این سوال را از خود بپرسد که ما در چه جامعه و سیستمی زندگی می‌کنیم که این فرهنگ جنسیتی و فرودستی زنان را (باز) تولید و حفظ می‌کند؟ این چه جامعه‌ای است که از هنرمند و استاد دانشگاه و نویسنده تا معلم و ناظم و جامعه‌شناس و وکیلش متجاوز هستند؟

دومین مورد قابل توجه این است که خشونت جنسی انواع مختلف دارد. متلک‌گفتن در خیابان، نگاه هیز مردها در هرجا، چت‌های ضدزن و سکسیستی با تجاوز و دست‌درازی به بدن زنان و ... همگی خشونت جنسی محسوب می‌شوند. میان انواع مختلف این خشونت تمایزی وجود دارد و این تمایز تنها بعد حقوقی ندارد. مسلماً

باشد. این انقلاب موضوعی مربوط به فرادهای دور نیست. مسیر این انقلاب با مبارزه علیه هر گونه ستم و استثمار جنسیتی سنگ‌فرش شده است. هر گزارش از تعرض، تجاوز و خشونت جنسی نهبی است بر ضرورت این انقلاب. خیزش شکستن سکوت اگر در خود نماند و فقط به اهداف کوچک بسنده نکند، می‌تواند بخشی از انقلاب اجتماعی باشد. ما برای جهانی مبارزه می‌کنیم که همه زنجیرها شکسته شوند. جایی که زن، مرد و جنسیت‌های مختلف با هم برابر هستند.

رهایی زنان با رهایی کل بشریت درهم تنیده است. بدون رهایی کامل زنان از شکل‌های خاص و رایج ستم که هر روزه با آن مواجه می‌شوند، صحبت از رهایی بشریت بی‌معنی است. مبارزه برای رهایی زنان می‌تواند به عنوان یک مولفه حیاتی باشد از مبارزه کلی علیه بر کلیه تمایزات طبقاتی، کلیه روابط تولیدی که این تمایزات از آن سرچشمه می‌گیرند، کلیه نهادهایی که این روابط را حفاظت و نگهداری می‌کنند (از جمله ستم بر زن در تمام سطوح جامعه) و کلیه افکاری که از درون این‌ها بیرون آمده و این‌ها را تقویت می‌کند.

ما، صدا، تجارب و زخم‌هایمان را با همه انسان‌ها در سراسر دنیا از هند، مراکش، ترکیه، امریکای لاتین، اروپا و ... به اشتراک می‌گذاریم. از همه کسانی که قربانی تجاوز یا تعرض جنسی بوده‌اند و تاکنون به این جنبش نپیوسته‌اند، می‌خواهیم که سکوت نکنند و این تابو را بشکنند. هنوز تجارب زیادی است که خاموش مانده است. این صداها باید از سطح شبکه‌های اجتماعی و رسانه‌ها و دانشگاه و قشر روشنفکر فراتر رود و به میان توده‌های وسیع مردم در سطح جامعه برسد. آنهایی که صدا و رسانه و شبکه ندارند. از همه جنبش‌های اجتماعی می‌خواهیم که صدای مردم در این شکل خاص از مبارزه باشند و آن‌را تبدیل به یک کارزار اعتراضی علیه کلیت سیستم ستم، سرکوب و تجاوز کنند.

۱. ریخته جاری به دلیل دفاع از خود در مقابل اقدام به تجاوز مرتضی سربندی، کارمند وزارت اطلاعات، پس از ۷ سال زندان در سوم آبان ۹۳ به اتهام قتل غیر عمد، اعدام شد. زهرا نوید پور، اهل ملکان زنجان، از تجاوز و آزار و اذیت جنسی سلمان خدادادی، نماینده مجلس این شهر افشاشگری کرد. جسد او در ۱۶ دی ماه ۹۷ در خانه مادرش پیدا شد.
۲. بنا بر روایت افراد مختلف، او فارغ التحصیل رشته باستان‌شناسی از دانشگاه هنر تهران بوده و در اطراف دانشگاه، کتابفروشی داشته است.

## فاشیسم در آمریکا و لزوم مقابله زنان با آن

مصاحبه سانارا تیلور \* با لیندا گرین هاووسی

بر گرفته از «برنامه آر ان ال» (انقلاب نه چیزی کمتر) \* اپیزود ۲۳

دهه گذشته است. گسترش فاشیسم در آمریکا می‌تواند منجر به قدرت‌گیری بیشتر این جریان‌ها در سراسر دنیا شود. این خطری جدی برای موقعیت زنان است و لزوم مبارزه‌ای جدی با آن را می‌طلبد.

مسیحی یک پیمان بست. در غیر این صورت نمی‌توانست به قدرت برسد. آنان از دست جمهوری خواهان که سال‌ها وعده غیرقانونی کردن سقط جنین و پس‌گرفتن حقوق ال.جی.بی.تی.کیو و بیشتر از این‌ها را داده و عمل نکرده بودند، مستاصل بودند. یکی از رهبران جنبش مسیحی فاشیست به نام ریچارد لند به ترامپ گفت که مایک پنس را باید معاون خود کند و این تازه آغاز ماجرا بود. من مصاحبه‌ای کرده‌ام با لیندا گرین هاوس در مورد این که این فاشیست‌ها تا کجا محاکم را به قرق خود درآورده‌اند. به‌طور مثال می‌گوید، چگونه یک چهارم قضات چرخشی (قضاتی که از مرکز به مناطق مختلف سرکشی کرده و محاکم را برگزار می‌کنند) را ترامپ منصوب کرده و اکنون کافی است یکی دیگر از قضات دیوان عالی را عوض کند تا برای چندین دهه جهت کشور را به‌طور قطع معین کند. او همچنین می‌گوید که چگونه کابینه ترامپ پر از تنوکرات‌های فاشیست مسیحی است. از جمله "بیل بار"، دادستان کل و مایک پمپئو وزیر امور خارجه و بتسی دووس، وزیر آموزش و پرورش. «باب آواکیان» رهبر حزب کمونیست انقلابی آمریکا می‌گوید: «بتسی دووس خودش یک فاشیست مسیحی است که هدف نهایی‌اش جایگزینی

هنوز دختران خیابان انقلاب در زندان هستند و یا به‌خاطر تهدیدها از کشور خارج شده‌اند. صرفاً به خاطر این که علیه حجاب اجباری اعتراض کردند. چطور چنین حکومتی که هر ثانیه به روح و جسم زنان تجاوز می‌کند می‌تواند متجاوز را محاکمه کند؟ راه حل این تناقض در کلیت خود فقط یک چیز است: مبارزه علیه تجاوز مردان باید به مبارزه علیه همه شکل‌های ستم بر زن گسترش یابد. بر بستر این کلیت و گسترش جسورانه آن، از وکلای سکولار و ضد رژیم می‌خواهیم که قدم جلو بگذارند و رهنمود بدهند که در چنین شرایطی که ما دارای هیچ قدرت سیاسی نیستیم، چگونه می‌توانیم آیین‌های دادرسی مردمی را برای عدالت‌خواهی پیش ببریم؟ ما نه قوه قضاییه داریم و نه اجرائیه. اما صدای خود را و قدرت تأثیرگذاری بر افکار عمومی و فرهنگ و ارزش‌های همگانی را داریم و باید آن را پیگیری کنیم. ما در عرصه حقوقی نمی‌خواهیم به سطح دشمنان که جمهوری اسلامی است سقوط کنیم. می‌خواهیم بر مبنای اصول و آیین‌های دادرسی و دادخواهی که شایسته نام «مردم» است پیش برویم و اطمینان داریم که وکلای مردمی می‌توانند این اصول را منسجم و فرموله کنند و بگویند که در چنین شرایطی چطور می‌توان حقوق متهم و مجرم را هم رعایت کرد و قبل از علنی کردن اسامی مجرمین، اسناد و مدارک و ادله کافی علیه آنان جمع‌آوری کرد و با حمایت وکلا، قربانیان جسورانه قدم جلو بگذارند و ادعاهای خود را طرح کنند.

همچنین ما در مقابل مجازات اعدام برای متجاوزین می‌ایستیم و خواهان لغو کامل اعدام هستیم.

### افق هایمان را به پرواز در بیاوریم

همه ما هر بار با شنیدن و خواندن هر تجربه‌ای خشمگین شدیم، تحقیر را احساس کردیم و تجارب خودمان از آزارها برایمان تازه شد. اما برای اینکه خشم و تنفرمان را به آگاهی اجتماعی و نیرویی موثر برای تغییر وضعیت موجود تبدیل کنیم، چاره‌ای نداریم جز اینکه به مضاف این شکل از ستم برویم. مضافی که فقط یک راه جلوی ما قرار می‌دهد. درهم شکستن آن و چیزی نو جای آن گذاشتن.

این جامعه برای خلاص شدن از مناسبات ارتجاعی، کهنه و عقب مانده نیاز به انقلاب اجتماعی دارد که بتواند مناسبات زن و مرد را دگرگون کند. جامعه‌ای که در آن رابطه زن و مرد و حق انتخاب جنسیت بر پایه ارزش‌های انسانی استوار

**عمیان:** جهش جریان دینمدار فاشیست در آمریکا و تلاش برای اجرای قوانین شریعت ضد زن و تغییر دروس مدارس و بوجه دولتی برای تبلیغات دینی و مدارس دینی و شستشوی مغزی دینی، بسیار شبیه عملکرد جمهوری اسلامی در چهار

پس از انتخاب دونالد ترامپ به ریاست جمهوری، زنان مخالف او در تظاهرات‌ها با لباس‌های «سرگذشت ندیمه» (کتاب و سریال تلویزیونی با همین عنوان) شرکت می‌کردند. «سرگذشت ندیمه» تصویری است از به بردگی کشیدن وحشیانه زنان توسط یک دولت دینمدار. زنان حق داشتند که با این لباس‌ها در تظاهرات شرکت می‌کردند. زیرا چنین کابوسی با به قدرت رسیدن رژیم ترامپ/پنس به سرعت در حال تحقق است. این رژیم بر یک جنبش فاشیستی مسیحی بسیار قدرتمند تکیه دارد که طی دهه‌ها سال رشد کرده و ارتش و کرسی‌های قضاوت و محاکم و کنگره و مجالس ایالتی و مراکز مالی و تجاری را اشغال کرده‌اند و دارای پایه توده‌ای هستند که طی سال‌ها، میلیون‌ها تن از آن‌ها در کلیساها و مدارس بنیادگرایی مسیحی تعلیم دیده‌اند. در این‌جا منظوم مسیحی‌های عادی که صرفاً آیین‌های خود را به‌جا می‌آورند و به حقوق دیگران احترام گذاشته و حقوق دیگران را محافظت می‌کنند، نیست. بلکه کسانی است که می‌خواهند از قدرت دولتی استفاده کنند تا تاریخ‌اندیشی‌شان را به دیگران تحمیل کنند و نص صریح انجیل را در راس اداره جامعه قرار دهند. در سال ۲۰۱۶ ترامپ با فاشیست‌های

آموزش عرفی عمومی با مدارس مبتنی بر باورهای بنیادگرایی مسیحی است. می‌توانیم رئیس ایدئولوژی رسمی فاشیسم مسیحی را ببینیم: آینده‌ای که نه تنها بچه‌های مدارس بلکه همه افراد جامعه مجبور خواهند شد که با یک آمریکای فاشیست مسیحی سفید بیعت کنند.» انتخاب رژیم ترامپ/ پنس برای دور دوم چه معنایی برای زنان خواهد داشت؟ حق سقط جنین و حق زنان در این که خودشان تصمیم بگیرند آیا می‌خواهند بچه‌دار شوند یا چه زمانی، از بین خواهد رفت. بعد از آن، نوبت حق ممانعت از بارداری است. حق افراد ال.جی.بی.تی. کیو را هم از بین خواهند برد. تمام امتیازاتی که برایش سخت مبارزه کرده و به دست آورده‌ایم در خطر است. حق طلاق از بین خواهد رفت و طلاق گرفتن حتا در شرایطی که زن توسط شوهر ضرب و شتم شده است اگر غیرممکن نشود، بسیار مشکل خواهد شد. زیرا طبق انجیل، زنان باید خود را تسلیم شوهرانشان کنند، همان‌طور که شوهران، خودشان را تسلیم خدا می‌کنند. خشونت خانگی و تجاوز جنسی توسط جنبش فاشیستی، به عنوان مدال افتخار سلطه و برتری مردانه تحسین می‌شود. این اتفاق در زمانی رخ می‌دهد که زنان در سراسر جهان به روش‌های بی‌سابقه در تاریخ، در حال خیزش هستند. به آمریکای لاتین نگاه کنید که زنان علیه زن‌کشی بلند شده‌اند. به هند نگاه کنید که زنان علیه تجاوز و خشونت جنسی بلند شده‌اند. به ایران نگاه کنید که زنان علیه قانون شریعت به پا خاسته‌اند و در سراسر جهان برای حقوق ال.جی.بی.تی. کیو برخاسته‌اند. ما میلیاردها نفر می‌خواهیم تا بتوانیم خود را از این زنجیرهای کهنه و منسوخ پدرسالاری رها کنیم. تا روز انتخابات ریاست جمهوری کسانی که نمی‌خواهند شاهد تغییرات برده‌کننده باشند و خواهان تغییرات رهایی‌بخش هستند، باید برای بیرون کردن رژیم ترامپ پنس از قدرت مبارزه سختی کنند و با علم به این که آینده وابسته به این است، برای این هدف مبارزه کنند. چون واقعا آینده وابسته به این مبارزه است. در سطحی عمیق‌تر، آزادی و خلاقیت و ابتکار میلیاردها زن تماما و تمام مدت توسط سیستم سرمایه داری-امپریالیسم خفه می‌شود. برتری طلبی مردانه (مردسالاری) در تاروپود این سیستم تنیده شده‌است. این ستم کاملا غیرضروری است. اما فقط زمانی می‌توان به آن پایان داد که سیستم توسط یک انقلاب واقعی سرنگون شود. این تغییر است که ما به آن نیاز داریم و لازم است که فعالانه درگیرش شویم تا تحقق یابد. می‌خواهم یکی از حرف‌های باب آواکیان را نقل کنم که سی سال پیش گفته اما وقایع امروز حقیقت عمیق آن را بیشتر به ما نشان می‌دهد. او نوشت: «کل موضوع جایگاه و نقش زنان در جامعه در شرایط افراطی امروز هرچه حادثه خود را نشان می‌دهد. این انبار باروتی در جامعه امروز آمریکاست. نمی‌توان تصور کرد راه حل دیگری به‌جز رادیکال‌ترین راه حل از طریق خشونت‌بارترین طرق داشته باشد. اما هنوز این مساله تعیین نشده است که: آیا این رادیکال‌ترین راه حل، ارتجاعی خواهد بود یا انقلابی؟ آیا زنجیرهای بردگی زنان را تقویت خواهد کرد یا تعیین‌کننده‌ترین حلقه‌های زنجیره را در هم خواهد شکست و افق‌های نوینی را برای محو کامل تمامی شکل‌های بردگی فراهم خواهد کرد. کدام‌یک نصیبمان خواهد شد؟ بستگی به ما دارد.

حال به مصاحبه من با لیندا گرین هاووس برویم.

با هر معیاری که به اوضاع کنونی نگاه کنیم به این نتیجه می‌رسیم که ما در حال گذر از یک نقطه عطف در تاریخ این کشور هستیم. نزدیک چهارسال است چیزهایی را مشاهده می‌کنیم که زمانی غیرقابل تصور بود. نژادپرستان سفید مشعل به دست، کودکان در قفس، اوباش مسلحی که به دفاتر دولتی حمله می‌کنند و ... تبدیل به امور روزمره شده‌اند و به سرعت به سمت انتخاباتی می‌رویم که پیشاپیش دونالد ترامپ آن را به زیر سوال کشیده‌است. در این مصاحبه نگاهی خواهیم داشت به نقش دادگاه‌ها و قضاتی که دونالد ترامپ منصوب کرده‌است و پیامدهای آن چه در دادگاه‌ها برای زندگی میلیون‌ها نفر و به طور کلی برای کشور اتفاق می‌افتد.

**سانسارا:** بسیار خوشحالم که در کنار ما هستی تا این مسائل را بحث کنیم. سال‌ها است که نوشته‌های لیندا را می‌خوانم و یاد می‌گیرم. لیندا گرین هاووس برنده جایزه پولیتزر در خبرنگاری است. در فاصله ۱۹۷۸ تا ۲۰۰۸ برای روزنامه نیویورک تایمز، گزارش‌هایی در مورد دیوان عالی کشور می‌نوشت. اکنون در مجله‌ای، ستون قانون را می‌نگارد. هم‌چنین استاد دانشگاه ییل است. چندین کتاب نوشته است، از جمله «صداهایی که مناظره‌های سقط جنین را قبل از صدور حکم دیوان عالی شکل می‌دادند: قبل از "رو علیه وید"\*\*\*».

می‌خواهم سوالم را با سقط جنین شروع کنم و از تو بخواهم که به ما یک

شناختی بدهی از این‌که به لحاظ قانونی این حق در چه وضعیتی است و آینده قوانین ضد سقط جنین چیست؟

**لیندا:** می‌دانید که به‌مدت یک نسل روسای جمهور جمهوری خواه روشن کرده‌اند با پلاتفرم این حزب قضاتی را به دیوان عالی منصوب خواهند کرد که فکر می‌کنند اگر فرصتی پیدا کنند قانون «رو علیه وید» را ملغا می‌کنند. واقعیت این است که به نظر من تا به حال پروژه‌شان موفق بوده، چون الان ۵ تا از قضات دیوان عالی کشور از این‌ها هستند و عده‌ای در محاکم پایین‌تر خوابانده شده‌اند که مستقیما نمی‌توانند احکام دیوان عالی را ملغا کنند. بنابراین، اگر یک کیس مناسب گیرشان بیاید و فکر کنند کارشان پیامدهای سیاسی نخواهد داشت در یک چشم برهم زدن «رو علیه وید» را ملغا خواهند کرد. تنها چیزی که باعث می‌شود که الان این کار را نکنند، انتخابات است چون همان‌طور که یک دوستی می‌گفت، قانون «رو علیه وید» برای جمهوری‌خواهان یک هدیه است، چون تا وقتی که هست در ضدیت با آن می‌توانند سازماندهی کنند. هرچند که آمارگیری‌های متعدد از جمله دوره قبل از تصویب «رو علیه وید» نشان داده‌است، اکثریت مردم در آمریکا از زن و مرد خواهان نگاه‌داشتن حق سقط جنین هستند. به‌همین دلیل از نظر سیاسی برای ۵ قاضی دست‌نشانده ضررمند خواهد بود که علیه این پیشینه که از ۱۹۷۳ تا کنون وجود داشته، رای دهند. می‌توان گفت که به مرور ضعیف شده است و انواع و اقسام موانع در مقابل زنان گذاشته‌اند که نتوانند از این حق استفاده کنند ... اما این حق هنوز هست. سوال این جاست که ارتفاع این موانع یا هزینه‌ها در استفاده از این حق را تا کجا بالا خواهند برد. این چیزی است که دولت و جنبش ضد حق سقط جنین هر روز دارند به آن متوسل می‌شوند.

**سانسارا:** تو گزارشگر دادگاه‌های زیادی بوده‌ای و ستون‌نویس مجله در این زمینه بوده‌ای و خودت صدای رسایی در حمایت از حق قانونی زنان به سقط جنین هستی. حس خودت در مورد تأثیری که بر زندگی زنان دارد چیست؟ چرا این قدر مهم است. جهانی که در آن زنان حق سقط جنین نداشته باشند، چگونه است. می‌دانم که خودت وقتی جوان بودی هنوز قانون حق سقط جنین وجود نداشت و فکر می‌کنم این چیزی است که جوان‌ها هیچ درکی از آن ندارند.

**لیندا:** بله من در سال ۱۹۶۸ از دانشگاه فارغ‌التحصیل شدم و آن موقع قانون حق سقط جنین تا سال ۱۹۷۳ نبود. حتا وقتی دبیرستان بودم یادم هست که در کلاس ورزش یک دختره ناپدید شد. دیگه ندیده‌امش. حامله شده بود. بچه آورد. مجبور به ترک تحصیل شد. منظورم این است که ماجرا چیزی در مورد جنین و به اصطلاح «حق زندگی» جنین نیست. بلکه در مورد حق زندگی زن است. این که امکان کنترل زندگی‌اش را داشته باشد و برای اتفاقی ناخواسته چنان تنبیه نشود که تمام مسیر زندگی‌اش عوض شود. بنابراین مساله در مورد فاعلیت زن است. همان‌طور که می‌دانی الان داروهایی هست که به «سقط جنین دارویی» معروف است. قرص‌هایی که در ده هفته اول، دو روز می‌خوری و تمام می‌شود. این دارو تحت شدیدترین کنترل‌هاست. چرا؟ چون به زن‌ها قدرت می‌دهد. قانونا حق داری به دکتتر بگویی این قرص‌ها را می‌خواهم و قرص‌ها را بگیری و ببری خانه و تحت کنترل خودت و در حریم خصوصی‌ات سقط جنین کنی. قدرت کنترل بدن زن توسط خودش است که آتش جنبش ضد سقط جنین را شعله‌ور می‌کند. در پرتالیز یک چیز را بگویم. همان‌طور که می‌دانید «داره دارو و غذا» داروها را کنترل می‌کند و در این مورد به زنان اجازه می‌دهد که دارو را از دکتتر بگیرند و ببرند خانه. یعنی نمی‌توانی نسخه‌ات را در داروخانه بپیچی یا پستی سفارش بدهی. بعد از شروع پاندمی کرونا عده‌ای از بیماران و سازمان‌های پزشکی رفتند سراغ «داره دارو و غذا» و گفتند که بسیاری از مطب‌ها بسته است و حمل و نقل عمومی متوقف شده‌است. بنابراین، این قاعده را موقتا لغو کنید و اجازه بدهید که دکترا با پست قرص‌های سقط جنین را به بیماران خود بفرستند. اما «داره دارو و غذا» گفت خیر! و این در حالی است که قواعد سخت و سخت مشابه را از روی داروهای دیگر مانند داروهای ام‌اس و افسردگی برداشته‌اند، ولی از روی قرص‌های سقط جنین برداشته‌اند. در حالی که این قرص‌ها بسیار امن هستند و میلیون‌ها بار استفاده شده‌اند و الان در حدود ۴۰ درصد سقط جنین‌ها این‌طوری انجام می‌شود. برای همین می‌توان اسمش را گذاشت «استثنای سقط جنینی». یعنی، قوانینی که در جاهای دیگر کار می‌کنند، در این مورد کار نمی‌کنند چون ربط به زندگی زنان دارد.

**سانسارا:** نکته دیگری که می‌خواستم بپرسم در مورد حملات هماهنگ به کنترل بارداری و گسترش فضا برای نهادهای دینی است. حتا کارفرمایان سکولار زنان را از حق کنترل بارداری محروم می‌کنند و به آنان پوشش درمانی نمی‌دهند. این هم

به محاکم ربط دارد. علاوه بر این نظرت را در مورد موضوع بزرگتر یعنی جدایی دین از دولت می خواستم ببرسم.

لیندا: اگر بگویم داریم لیز می خوریم به سوی تئوکراسی به نظرم یواش است و باید بگویم داریم پرتاب می شویم به سوی آن، که بسیار نگران کننده است و دیوان عالی واقعا جاده صاف کن آن است. موضوع کنترل بارداری مثال خیلی خوبی است. تحت مصوبه «بیمه درمان ارزان» و «بیمه درمان اوباما» یا obamacare تمام کارفرمایان باید برای کارکنان زن خود پوشش کنترل بارداری بدهند. این توسط خیلی ها به چالش کشیده شد. از جمله توسط شرکت «هابی لابی» که نزدیک به هزار کارکن دارد. من نمی دانستم که شرکت های بیزنس هم مذهبی هستند. به هر حال این یک شرکت خصوصی است. این ها آمدند گفتند نه! ما نمی توانیم این کار را بکنیم چون گناه است! ما نمی توانیم به کارکنان مان وسایل کنترل بارداری بدهیم و شریک در گناه بشویم. اوباما و دیوان عالی چاره ای اندیشیدند و گفتند باشد، شرکت هایی مانند هابی لابی که نسبت به این نوع بیمه کنترل بارداری بر مبنای دین معترضند، ما را مطلع کنند و ما طرف سوم را متعهد به پرداخت بیمه به کارکنان زن این شرکت ها خواهیم کرد. اما این نیز معترضین را راضی نکرد. تا این که شش هفته پیش، دیوان عالی ترامپ حکم صادر کرد که هر شرکتی که بر مبنای «تعهدات دینی» یا «اخلاقی» نمی خواهد این نوع بیمه کنترل بارداری را، خوب ندهد. به همین سادگی شانه خالی کردند و حتا «اخلاقی» را تعریف نکردند و یکی از اصول اولیه جامعه مدنی را که عبارت از



شماره هفتاد و سه  
شهریور ۱۳۹۹



این است که قانون برای همه است و یکسان باید اجرا شود، کنار گذاشتند. دیوان عالی هم از آن دفاع کرد. یک کیس دیگر که دیوان عالی تصویب کرد این است که ایالت ها مجبور هستند همان نوع کمک هایی را که به مدارس غیردینی خصوصی می کنند، به مدارس دینی هم بکنند. قبلا قانون این بود که «می توانند همان نوع کمک ها را بکنند». من با این قانون هم مخالف بودم. اما الان شده است: باید بکنند. این، پیامدهای زیادی خواهد داشت. از جمله به این علت که می دانیم هنگامی که قانون «دغام» فرا رسید، بسیاری از مدارس خصوصی در نقاط مختلف کشور برای مقابله با «دغام» و به مثابه «مدارس جدایی جنسی» که فقط سفیدها را قبول می کرد، تاسیس شدند. بعدها همه این ها زیر چتر حوزه های دینی درآمدند و الان قادر خواهند بود که از بودجه های دولتی استفاده کنند و این بسیار نگران کننده است.

\*سانسار تیلور، فعال جنبش زنان و جنبش «رفیوز فاشیسم» در آمریکا و از مجریان برنامه آر.ان.ال است. او کمونیست و مروج کمونیسم نوین به رهبری باب آوکیان است.

\*\*برنامه RNL (revolution nothing less) هفتگی است در مورد آخرین تحولات فاشیسم در آمریکا و مبارزه برای بیرون راندن آن از قدرت. هر هفته روزهای شنبه صبح به وقت ایران در یوتیوب یا در وبسایت revcom.us می توانید آن را تماشا کنید.

[https://www.youtube.com/watch?v=8vpF8VfjVA&list=PL6HshuNX9LzMLx\\_YsEF16kjp6p7Y1eVY](https://www.youtube.com/watch?v=8vpF8VfjVA&list=PL6HshuNX9LzMLx_YsEF16kjp6p7Y1eVY)

\*\*پرو علیه وید (Roe versus Wade) حکم تاریخی دیوان عالی فدرال ایالات متحده آمریکا در خصوص قانونی شدن سقط جنین است.

## مصاحبه با یکی از اعضای انجمن پرستاران

تهیه کنیم. با یکی از اعضای انجمن پرستاری در این مورد و همچنین تبعیض جنسیتی و حجاب اجباری به گفتگو نشستیم.

**عمیسان:** وقوع کرونا و سیاست گذاری های حکومت بر وضعیت سلامت، بهداشت و شرایط رفاهی و مادی صنف پرستاران ما را بر آن داشت که تا در این مورد مطلبی

و قانونی کاملا جا نیفتاده است. در بعضی بیمارستان ها این قانون وجود دارد و در بعضی وجود ندارد. البته می توان گفت در ۸۰ الی ۹۰ درصد از بیمارستان ها چنین قانونی نیست. در بین قراردادهای رسمی کم و بیش قانونی است، ولی در بین قراردادهای شرکتی و خصوصی نیست. این هم یکی از مطالبات عمده قشر پرستاران است. مطالبه مهم دیگر، که مطالبه اساسی کل طبقه کارگر در ایران هم هست، افزایش دستمزد است. خط فقر را خود حکومت ۹ میلیون تومان اعلام کرده است. پرستاران در بیمارستان های خصوصی حدودا ۳ میلیون و نیم حقوق می گیرند و در بیمارستان های دولتی بین ۴ میلیون تا ۴ میلیون و نیم میگیرند.

**پرسش:** تفاوتی بین دستمزد پرستاران زن و پرستاران مرد وجود دارد؟

**پاسخ:** نه این تفاوت وجود ندارد. تفاوت به دلیل دیگری وجود دارد. سه شکل قرارداد کاری وجود دارد. پیمانی، قراردادی و شرکتی. یک نوع قرارداد رسمی هست که الان دیگر تقریبا وجود ندارد. کسی که قراردادی کار می کند، هر دو ماه یکبار باید قرارداد امضا کند. فردی که قراردادی است ۳ الی ۳ میلیون و نیم می گیرد. اما کسی که شرکتی است، ۴ الی ۴ میلیون و نیم می گیرد. رسمی ها ۵ الی ۶ میلیون می گیرند. این تفاوت ها یا تبعیض های درونی وجود دارد. اعتراض به تفاوت در دستمزدها هم یکی دیگر از مطالبات است. درباره تعرفه ها هم یک مساله مهم وجود دارد. چندین تعرفه وجود دارد که پرستاران انجام می دهند ولی پول این تعرفه ها در جیب پزشکان می رود. یعنی مواردی است که مربوط به یک سری از فعالیت های خاص در حیطه بیماری و ارتباط با بیماران است که پزشکان باید انجام بدهند ولی پرستاران انجام می دهند. مطالبات زیادی وجود دارند که می توان از آن طریق ارزیابی کرد که وضعیت بهداشت و درمان در ایران نسبت به اروپا یا همین کشورهای همسایه در چه سطحی است. در ایران نسبت پرستار با بیمار عجیب و غریب است. در ایران یک پرستار از ۱۰ الی ۱۵ بیمار پرستاری می کند در حالی که استاندارد جهانی که شورای بین المللی پرستاران اعلام کرده نباید بیشتر از ۴ نفر باشد. حتی در کشورهای اطراف مثل گرجستان و پاکستان از ۶-۷ نفر بیشتر نیست. در ایران بر طبق آمار خود حکومت، سالانه

پرسش: انجمن پرستاران در سال های اخیر چه مطالباتی داشته و چه مسیری را برای تحقق این مطالبات پیموده است؟ همچنین، با وقوع کرونا چه تغییراتی در وضعیت شغلی پرستاران، حقوق و مزایا، اضافه کاری و غیره پدید آمده است؟

**پاسخ:** ابتدا باید این را توضیح بدهم که از نظر ما انجمن پرستاران جزو بدنه طبقه کارگر محسوب می شود و جدا از سایر جنبش ها نیست و همه جنبش ها باید از همدیگر حمایت کنند، ولی ما نسبت به بقیه اقشار طبقه کارگر در سال های اخیر ضعیف عمل کرده ایم. نه اینکه خودمان نخواهیم بهتر عمل کنیم، ولی حکومت، سازمان ها و مهره هایی را درون این جنبش کاشته و پرستاران را هدایت کرده که از این ها مطالبه گیری کنند. ولی این سیاست به نتیجه ای نرسیده و طی پنج سال اخیر این جنبش دارد به سرعت جلو می رود. اعضای این انجمن می دانند که مطالبات شان هرگز درون این سیستم به دست نمی آید. همان طور که تمام مطالبات دیگر طی این چهار سال ناکام بوده اند. سیستم درمان، دید یکسانی به بیمار و پرستار دارد و قصدش بیرون کشیدن سود از هر دو است. ساختار این انجمن در سیستم بهداشت و درمان است. بنابراین، باید توضیح داد که این ساختار چگونه شکل گرفت. در دهه هفتاد و بعد از آن، نوعی یکسان سازی بین پرستار و پزشک درون این سازمان بود ولی بعد از آن دوره، با کپی کردن روند بهداشت و درمان آمریکا، از سوی وزارت بهداشت، تعرفه گذاری کردند. تا قبل از آن پزشکان حقوق ثابت به همراه اضافه کاری و.. داشتند، ولی بعد از تعرفه گذاری ها، هر پزشک بر طبق تعداد ویزیت تعرفه می گرفت. خلاصه برای هر کاری تعرفه تعیین کرده بودند. این روندی بود که پرستاران هم بخشی از آن بودند و باید برای کار آنها هم تعرفه گذاری می شد. ولی مافیای پزشکی در ایران بسیار قدرتمند بود و وزارت بهداشت و درمان در دستش بود. به همین علت، یکی از مطالبات اصلی، تعرفه گذاری کار پرستاران بود. امسال با گذشت حدود پانزده سال از تصویب این قانون، هنوز کار پرستاران تعرفه گذاری نشده است. با این که به مجلس هم رفته و رای آورده است، اما به خاطر تضاد منافع و به این دلیل که باعث کاهش دریافتی پزشکان می شود، در مقابل تحقق این مطالبه مانع تراشی می شود. از سوی دیگر، کار پرستاران جزو مشاغل سخت و زیان آور است ولی این موضوع از لحاظ عرفی



۲۰ هزار فارغ التحصیل پرستاری وجود دارد. یک ارتش عظیم ذخیره کار. اما این‌ها را استخدام نمی‌کنند. از یک پرستار به اندازه ۵ پرستار کار می‌کنند تا مراکز درمانی و بیمارستان‌ها سووددهی داشته باشند.

**پرسش:** سووددهی سرمایه در این‌جا به شکل خاص خودش را نشان می‌دهد؟

**پاسخ:** کلمه خاص جوابگوی وضعیت نیست. در کار پرستاری این موضوع خیلی شدید است. دارو کاملاً تحت سلطه‌شان است. دارویی به اسم "رمدیسور" قبلاً پیدا می‌شد که باعث بهبود ۸۰ درصد بیماری بود. بعد از وقوع کرونا این دارو دیگر وجود نداشت و بیمار باید آن را از بازار سیاه خریداری بکنند. ۳۵،۳۰ یا ۴۰ میلیون قیمت خرید آن از بازار سیاه است. برخی داروها را به‌خاطر وضعیت تحریم نمی‌توانند وارد کنند، ولی برخی از داروهای دیگر را می‌آورند و به صورت مافیایی آن را توزیع می‌کنند و به قیمت خیلی بالا می‌فروشند.

لازم است یک توضیح دیگر درباره صنف پرستاران بدهم. وقتی می‌گوییم انجمن پرستاران، منظورمان فقط پرستاران نیستند. مامایی، آزمایشگاه، فوریت‌های پزشکی و پرستاران. به این‌ها می‌گویند پیراپزشکی. ما در انجمن پرستاران مطالبات هم‌شکل و هم‌سوی این طیف را نمایندگی می‌کنیم. علت اینکه از اسم پرستاران استفاده شده به این خاطر است که پرستاران کلیدی‌ترین و مرکزی‌ترین گروه در این جنبش هستند. مثل جایگاه کارگران نفت در نسبت با کل طبقه کارگر در ایران.

**پرسش:** بعد از وقوع کرونا، سوودمحوری سرمایه چه تاثیری در سلامت بیمار و پرستار از یک سو و در وضعیت مادی پرستاران از سوی دیگر داشته است؟

**پاسخ:** کرونا تاثیر روانی بسیار بدی بر روی قشر پرستاران و پیراپزشکان داشته است. حکومت اما به دنبال معامله‌کردن است. مثلاً همان ابتدا گفتند که سیاست قرنطینه متعلق به دوره جنگ دوم جهانی بوده است و برای ایران جوابگو نیست. آنها با همین سیاست قصد داشتند اقتصاد ایران را از سقوط بیشتر حفظ کنند. وقتی کرونا شدیدتر شد، حکومت تازه پروتکل‌های بهداشتی و قرنطینه را راه انداخت. تمام این روندها نشانه شکست حکومت در مدیریت بحران بود. اما از طرف دیگر، تمام این پروسه تاثیر روانی بسیار بدی روی پرستاران، کادر درمان و تمام پیراپزشکان گذاشت. اول باید این را بگویم که پرستاران کمی هستند که در طول این مدت مبتلا نشده‌اند. به‌خصوص در بیمارستان‌هایی که بیماران مبتلا را بستری می‌کردند. این واقعیت دارد که پرستاران به‌طور کلی همیشه با مرگ بیماران مواجه می‌شوند ولی کرونا متفاوت از همه بیماری‌های دیگر است. چون در سطح بسیار گسترده‌ای اتفاق افتاد. در این شرایط پرستاران بعضاً تحت خشونت‌های فیزیکی و کلامی بیماران و اطرافیان آنها هم قرار می‌گرفتند. مشخصاً زنان پرستار بیشتر در معرض خشونت و صدمات ناشی از آن هستند. مثلاً خشونت‌های کلامی یا چشم‌چرانی و غیره درباره پرستاران زن زیاد است. این خشونت‌ها پیش از کرونا هم وجود داشته ولی در این دوره بیشتر شده است. وقتی شدت کار در دوران کرونا بیشتر شد و پرستاران به بیماران کرونایی نزدیک می‌شدند، می‌دانستند که احتمال ابتلای خودشان هم بالاست و این تاثیر روانی بدی روی پرستاران داشت. ما با افسردگی‌های زیاد در بین پرستاران مواجه شدیم.

**پرسش:** حقوق و مزایای پرستاران در این دوره افزایش پیدا نکرده است؟

**پاسخ:** گفته‌اند افزایش پیدا کرده است. تعرفه‌ای هم گذاشته بودند که غیرعقلانی بود. گفتند این تعرفه مخصوص پرستارانی است که ارتباط مستقیم چندساعته با بیماران مبتلا به کرونا دارند. برای این پرستاران ساعتی ۵ هزار تومان تعیین کردند در حالی که برای پزشکان، که در اغلب موارد ارتباط مستقیم با بیماران نداشتند، ساعتی ۱۰۰ هزار تومان در نظر گرفتند. می‌خواهم تاکید کنم که نمی‌توان پزشکان را جزو بدنه طبقه کارگر در نظر گرفت. این قشر مافیایی خودش را دارد. این قشر کارچاقی کن طبقه حاکم در وزارت بهداشت است و دستمزدهای آنها خیلی بالاست.

**پرسش:** در صحبت‌هایت گفتم که بیمار و پرستار از دید سیستم یکسان هستند و در جهت افزایش سود از آنها بهره‌برداری می‌شود و سیستم بر طبق همین مناسبات سوودمحورانه، اخلاقیات خاصی را بین مردم پرورش می‌دهد. مثلاً به فکر خودت

باش، به فکر منافع شخصی‌ات باش، زیرآب بزن و... اما در دوره کرونا پرستاران در جبهه اول مواجه با بیماران بودند و نقش آنها حیاتی بود. در این دوره پرستاران اخلاقیات جدیدی را نشان دادند که برخلاف تمام اخلاقیاتی بود که سیستم همیشه به مردم حقنه می‌کند. در کشورهای مختلف و حتی در ایران شاهد بودیم که پرستارانی که بازنشسته بودند یا در حین خدمت نبودند، داوطلبانه برای کمک به بیماران و نجات جان انسان‌ها به بیمارستان‌ها می‌رفتند. همان‌طور که خودت گفتی، پرستاران با وجود اینکه در معرض ابتلا به کرونا بودند، اما برای نجات جان دیگران ساعت‌ها در بیمارستان کار می‌کردند. با وجود اینکه سیستم از این موضوع هم بهره‌برداری می‌کند اما این بر خلاف اخلاقیات سیستم است. بسیاری می‌توانستند سر کار نروند هرچند تحت فشار اقتصادی قرار می‌گرفتند. اما این کار را نکردند. منظورم این است که چنین اخلاقیاتی بذرهای یک جامعه دیگر، یک جامعه بدیل با اخلاقیاتی نوین را می‌کارد و می‌تواند علیه این سیستم و اخلاقیات برآمده از آن قرار بگیرد.

**پاسخ:** به نظر من آن پرستارانی هم که سر کار نرفتند، کار غیراخلاقی نکردند. اما پرستارانی هم که در این شرایط در بیمارستان‌ها کار کردند، به دور از مادیات، بر اساس نوع‌دوستی و انسان‌دوستی کار کردند. پرستاران بازنشسته‌ای هم که داوطلبانه برای کار به بیمارستان‌ها آمدند، این حکومت را طی این چهل سال شناخته‌اند و فقط بر اساس وظیفه انسانی خود کار کردند. من از این زاویه این موضوع را می‌بینم. این اخلاقیات هیچ ربطی به سوودمحوری سرمایه ندارد و اخلاقیات متفاوتی است. این مساله در بین پرستاران یک روحیه مثبت جمع‌گرایی را پرورش داد. پرستاران پیشاپیش نسبت به این سیستم آگاه بودند و می‌دانستند که سیستم قرار نیست به مساله کرونا پاسخ مناسبی بدهد.

**پرسش:** لطفاً در مورد اتفاقاتی که برای بیماران کرونایی در بیمارستان‌ها رخ داده و نحوه برخورد با آنها و درمان آنها بیشتر توضیح بده.

**پاسخ:** بیمارستان‌های خصوصی بحث جداگانه‌ای دارند. در بسیاری از این بیمارستان‌ها، بر طبق شنیده‌هایم، چند میلیون تومان فقط برای ورودی می‌گرفتند و شبی چند میلیون هم بابت گرفتن تخت. در بیمارستان‌های دولتی، تجهیزات پرستاران و پیراپزشکان خیلی محدود است که هم برای پرستاران و هم برای بیماران مشکل به وجود می‌آورد. از نظر دارویی هم معضل جدی وجود دارد. هم‌چنین، بسیاری از همکاران پرستار من، این تجربه را داشتند که در نبود تجهیزات پزشکی و دارویی، به آنها گفته می‌شد ماسک اکسیژن خالی، یعنی بدون اکسیژن، روی دهان بیمار بگذارند. در مورد خود پرستاران هم معضل ماسک N۹۵ چنان جدی شده بود که تبدیل به یک مطالبه عمومی شد.

**پرسش:** به عنوان سوال آخر، در سال ۱۳۵۷ که فرمان حجاب‌اجباری صادر شد و کارزار پنج روزه علیه آن شکل گرفت، قشرها و طبقات و افراد مختلفی در آن شرکت کردند. پرستاران یکی از شرکت‌کنندگان پایه‌ای و فعال این تظاهرات‌ها بودند. صنف پرستاران با چنین سابقه‌ای، امروز در سال ۱۳۹۹، آگاهی درباره اعتراض پرستاران در کنار سایر گروه‌بندی‌های اجتماعی در سال ۵۷ دارد؟ اگر بلی یا خیر، دلایل چیست و خود پرستاران به طور کلی امروز چه موضعی نسبت به اوضاع عینی‌شان و مساله حجاب‌اجباری دارند؟

**پاسخ:** شما این آگاهی را به آن تجربه تاریخی نسبت دادید. شاید پرستاران امروز از این رویداد باخبر نباشند. ولی این آگاهی مختص آن تجربه نیست. پرستاران تبعیض و ضدزن بودن جمهوری اسلامی را در زندگی و محیط کارشان تجربه کرده‌اند.

بسیاری از پرستاران زن، اخلاقیات، ادبیات و طرز پوشش‌شان سنخیتی با جمهوری اسلامی ندارد. درباره پرستاران زن باید بگویم جمهوری اسلامی همیشه زن را به عنوان مادر در آشپزخانه می‌خواهد، حتی اگر زن پرستار و پزشک هم باشد. این تبعیض در کار پرستاران، در محیط کارشان تاثیر می‌گذارد. مجبورند که حجاب اجباری داشته باشند. اما این‌ها همان کسانی هستند که از گذشته تا همین امروز علیه حجاب‌اجباری مبارزه کرده‌اند. وقتی پرستاران را بیرون از محیط کار می‌بینیم، کاملاً پیشرو هستند و حجاب را نصفه و نیمه رعایت می‌کنند و اکثر آنها حجاب را نمی‌خواهند. آنها با نوع پوشش و زیر پا گذاشتن ادبیات مذهبی این موضوع را ثابت کرده‌اند.

# بگذار بر خیزد زن و مرد بی لب خندا!

گلی خندان

عصیان

شماره هفتاد و سه  
شهریور ۱۳۹۹

۷

غریبه‌ها در خیابان و محل کار و مکان‌های دیگر و... که دیگر جای خود دارد! شما نمی‌بینید چطور چهل سال است زیر دست دولتی بار آمده‌ایم که حق ویژه و امتیاز بهره‌بردن از بدن زن را به کل مردان جامعه اعطا کرده و در عرصه عمومی این بردگی و تحقیر جنسی را به واسطه حجاب و محدودیت و سرکوب و تحقیر همه‌جانبه نهادینه کرده است.

کسی که مورد تعرض و تجاوز قرار گرفته در جهانی از ناامنی ذهنی و اجتماعی غوطه‌ور است. در گام نخست انتظاری از او نیست که دور دست‌ها را ببیند. او که سالها در خود فرو رفته، او که جامعه پیش از تولد در اخلاق و فرهنگ و مذهب و قانون واپس‌مانده از تجاعی دفنش کرده و در نگاه و عمل و انظار اجتماعی همواره محکوم است، شاید نتواند در گام نخست نگاهی جامع بر دلایل اجتماعی و عمیق آن چه بر او رفته داشته باشد. او نیاز دارد که اول خودش را بازشناسد. اما شما که نظاره‌گرید اگر مغز نزدیک‌بین‌تان را دست‌کاری کنید، شاید بجای زوم کردن روی قیافه آدم‌ها (که هر چند بی‌شک مسئولیت کار کرده‌شان را باید به عهده بگیرند اما در نهایت بازتولیدکننده و اجراکننده نقشی بودند که تمام ساز و کار نهادهای اجتماعی بر طبل آن می‌دمد.) ریشه‌های روابط اجتماعی را بازشناسید که دولت طبقاتی اسلامی سازماندهی‌اش می‌کند.

راستش را بخواهید همین‌حالا هم آن قدر عصبانی هستیم که شاید نتوانیم افکارم را منسجم روی کاغذ بیآورم و با شما سخن بگویم. با شما که از کودکی از نگاه‌های کورتان ناامید شده‌ام. با شما که بارها هم‌دست آزارگرم بودید. اما اجازه دهید تنها به عنوان فردی که بهترین و خلاق‌ترین سالهای کودکی‌اش با آزارهای جنسی طولانی مدت از سوی نزدیک‌ترین افراد خانواده سپری شد و البته گاه گاه از سوی آشنایان خانوادگی! نکته‌ای را بازگو کنم. دست از این تصور ساده‌انگارانه بردارید که مسئله "قضاوت‌کردن یا قضاوت‌نکردن" افراد است!! آلودگی از سر و کول این سیستم و از تمام منافذش بیرون می‌زند. کله‌هایتان را از زیر برف بیرون بکشید و آگاه باشید که شرح واقعه و شکستن سکوت برای فرد(جامعه)ی که دهه‌ها گرفتار سرکوب ایدئولوژیک، سیاسی و جنسی بوده تنها موضوع "عدالت‌خواهی" آن‌هم عدالت‌خواهی از حاکم متجاوز نیست! "گفتن" برای من، که مدت زیادی نزدیک به سی سال، سکوت تجویز شده از سوی جامعه، خانواده، فرهنگ، مذهب و اخلاق را تجربه کردم، امکانی است برای شنیدن صدای خودم(جامعه). شنیدن اصوات و شکل دادن به کلماتی که واقعا مال من هستند. من تازه زمانی که شروع به سخن گفتن کردم، آموختم واقعا بر من چه گذشته است! آموختم از میان کلماتی که هر روز بر زبان می‌آورم، کلمات آزارگرم را حذف کنم. نگاه و ایدئولوژی و اخلاقی که او تجویزش می‌کرد و من تکرارش می‌کردم.

سخن گفتن و آشکار کردن تنها قدم آغازین است. تازه این کودک(جامعه) سرکوب‌شده باید راه هم بیفتد. مسیر را هم بشناسد. دشمن را هم بازشناسد و بجنگد. پس آرام بگیرید و به جای تشویق سکوت، حمایت‌گر باشید. بگذارید سیل خروشان کلمات گم‌شده جاری شود. بگذارید حرف‌ها، آرزوها، امیدها و آرمان‌های واقعی‌مان را بیابیم. بگذارید این جسارت، جوانه زده و شکوفا شود. نه به خوش‌رقصی دستگاه سرکوب پلیس و قضا دلخوش باشید و نه از عواقب بازی‌های غیر منصفانه‌ای که ممکن است برخی پیش بکشند، پایتان سست شود. بگذارید جامعه سرکوب‌شده، صدایش را بیابد و کلماتش را بسازد. اگر می‌توانید به درستی نقدش کنید تا راه بر هم زدن کل این انبان کثافت را پیدا کند و درکنارش باشید که جهانی نو بیافریند. S

چند سال از زمانی که برخی از آگاه‌ترین افراد دوروبرم می‌دانند، چه بر من گذشته است، می‌گذرد. در تمام این مدت مشغول درمان پزشکی و خواندن و نوشتن بودم. بارها خواستم همه آن چه رخ داده را بنویسم، اما هر بار چیزی مانع شد. مسئله نه کار زیاد بود و نه ناتوانی‌ام در نوشتن. تنها یک ناامیدی، ناامیدی مملو از خشم اجازه نمی‌داد چیزهایی که هر ثانیه در خواب و بیداری، زنده، براق و برنده توی سرم رژه می‌روند بنویسم. ناامیدی از آدم‌ها!

اما با این موج شکستن سکوت در جنبش "من هم" ایران، هر بار روایتی خواندم، با خودم گفتم، تو چرا نمی‌نویسی؟ بنویس و در کنارشان باش. ولی باز شیطان را لعنت می‌کردم که باور نکن! این موضوع برای مردم جدی نیست. این شلوغی‌ها دو روزه است و با حرف‌های صدمن یک غاز سروتهش هم آورده می‌شود. یک عده دل‌خوش به پیگیری نرم‌تانه پلیس رژیم می‌شوند و عده‌ای دیگر با راه انداختن بساط "این حرکت‌ها راه به جایی نمی‌برد" کله‌شان را توی لاکشان می‌کشند و آرام می‌گیرند. تا این که یک استوری در اینستاگرام خواندم. استوری دوستی که در آن خبر از خودکشی فرد متهم به تجاوز داده و اعلام کرده بود "بفرمایید!! این هم ثمره جنبش‌تان!" دیگر خونم به جوش آمد. من نه این دوست را می‌شناسم و نه آن فرد که متهم شده و نه کسی که مدعی شده بر او ستمی رفته است. همه این افراد برای من غریبه‌اند. فردی از جامعه‌ای که من و شما و تمام کسانی که انقلاب، جامعه و جهان‌مان را به تاراج بردند، در آن زندگی می‌کنیم. ولی حرف‌های این دوست مرا یاد کسی انداخت. کسی که هر وقت قافیه را تنگ می‌دید، هر وقت احساس می‌کرد به قدری به خشم آمده‌ام که ممکن است چیزی از دهنم بپرد و همه چیز آشکار شود، خودش را می‌زد به مریضی، سکت، گریه و زاری و التماس! آدم گنده‌ای که یک فوج جلویش به احترام می‌ایستادند. به سرش قسم می‌خورند و از سلامت نفس‌اش می‌گفتند! پدرم!

گفتم که آن دوست نویسنده را نمی‌شناسم، اما می‌خواهم خواهرانه و رفیقانه از او و شما سوالی بپرسم. من نمی‌دانم شما مورد تجاوز و تعرض جنسی قرار گرفته‌اید یا نه! نمی‌دانم جایی در زندگی‌تان چنین کاری بر علیه دیگری انجام داده‌اید یا نه! اما واقعا می‌خواهم بپرسم چرا برای دیدن و شنیدن آنچه واقعی است، این همه مقاومت می‌کنید. نمی‌خواهد با این حرف‌ها که "از کجا معلوم کدام یک از این روایات واقعی است!" یا "از کجا معلوم خود طرف مقصر نبوده!" یا "از کجا معلوم مسئله کین خواهی شخصی و دروغ نباشد!" وقت وجدان خودتان و جامعه را بگیرید. درودیوار زنگار بسته همین زندگی خانوادگی و اجتماعی که چهل سال است تجربه‌اش می‌کنیم، دیگر جایی برای غلوکردن و دروغ گفتن و... باقی نمی‌گذارد.

اما شما از فرط درخت، جنگل را نمی‌بینید. شما خشونت سیستماتیک چهل ساله‌ای که از سوی دولت سرکوبگر اسلامی در تمامی روابط فردی و خانوادگی و اجتماعی‌مان نفوذ کرده و دائما تولید و بازتولید می‌شود را نمی‌بینید. شما دولت اسلامی بالای سرتان را نمی‌بینید که از ازدواج کودکان حمایت می‌کند و تجاوز به زنان را به نام صیغه مشروع می‌کند. شما نمی‌بینید این مالکیت تقدیس شده مرد بر بدن زن، به او حق تعرض و تجاوز به زنان و کودکان خودش را هم می‌دهد، چه برسد به خواهر و مادر مردم! شما نمی‌بینید قوانین اسلامی یکی را برای بریدن سر دخترش رحیمانه به نه سال زندان محکوم می‌کند و دیگری را برای آنکه فریاد زده گرسنه‌ام! به طناب دار می‌سپارد. شما نمی‌بینید تجاوز به کودکان و زنان به‌ویژه در میان محارم یعنی در حرم امن مقدس خانواده! چطور در ایران و جهان دارد سر به فلک می‌کشد. آزار جنسی از سوی آشنایان و



# روایت‌هایی از تجاوز و تعرض و آزار جنسی

ارسالی به عصیان

**عصیان:** احتمالا کمتر زنی در دنیا وجود دارد که

تجربه آزار جنسی و تعرض را نداشته باشد. این عصیان شکست سکوت، برحق و عادلانه است. باید از آن حمایت کرد، تشویق کرد که گسترش یابد و علیه ضد حمله‌ها از آن دفاع کرد. همه ما هر بار با شنیدن و

خواندن هر تجربه‌ای خشمگین شدیم، تحقیر را احساس کردیم و تجارب خودمان از آزارها برابمان تازه شد. اما برای اینکه خشم و تنفرمان را به آگاهی اجتماعی و نیرویی موثر برای تغییر وضعیت موجود تبدیل کنیم، چاره‌ای نداریم جز اینکه به مصاف این شکل از ستم برویم. مصافی که فقط یک راه جلوی ما قرار می‌دهد. درهم شکستن آن و چیزی نو جای آن گذاشتن.

دانشجو بودم و رفته بودم خانه‌ی یکی از دوستانم. دوست خانوادگی‌شان هم پسر حدوداً ۸-۲۷ ساله آنجا بود. با دوستم و مادرش در پذیرایی نشسته بودیم که من بلند شدم بروم توی اتاق تا موبایلم را چک کنم. اما در آن اتاق واقعا شوکه شدم: همان پسر در یک‌آن از پشت بغلم کرد و بی‌مقدمه لب‌هایم را بوسید. به عقب هلش دادم. ترسیده‌بودم. خواستم بزمنش. خواستم داد بزمن اما فقط خشکم زده بود. از اتاق که بیرون آمدم می‌خواستم به دوستم یا مادرش بگویم، اما باز هم می‌ترسیدم. می‌ترسیدم بگویم که او به‌زور من را بوسیده! می‌ترسیدم. احساس می‌کردم خودم کار اشتباهی کرده‌ام. ولی به من تعرض شده بود، نباید می‌گفتم؟ از این‌که مقصر شناخته شوم می‌ترسیدم. از این‌که به خانواده‌ام بگویند می‌ترسیدم. پس سکوت کردم. اما کاش سکوت نمی‌کردم. آن پسر این‌ها را سر چند نفر دیگر آورده است؟

رفته بودم پیش استادم آقای «کل». همسرش در آتلیه نبود و به‌طوری غیرعادی نگاهش در نی‌چشم‌مان ثابت شده بود. در حالی‌که به نقاشی‌هایش نگاه می‌کردم، او نگاهش را از چشم‌های من بر نمی‌داشت. من تمام آمل و آرزویم این بود که هنرمندی بشوم مثل «کل»، پس ارادت ویژه‌ای به او داشتم. آثارش به شدت تاثیرگذار بود و فیگورهایی که از زنان بی‌چهره می‌کشید برایم بی‌نهایت تحسین برانگیز بود. در فضای آتلیه می‌چرخیدم و غرق در آثارش بودم تا این‌که انگار با سر به زمین خوردم. گفت: «آگه من زن نگرفته بودم و تو دوست‌پسر نداشتی به نظرت می‌تونستیم با هم باشیم؟» چیزی نگفتم و فقط لبخند مصنوعی سردی روی چهره‌ام نشست. حریصانه بغلم کرد و ادامه داد: «آگه به زنم و دوست‌پسرت نگیم، به نظرت می‌تونیم با هم وارد رابطه بشیم؟» از آتلیه بیرون آمدم و فردای آن روز خواسته‌اش را برای همسرش بازگو کردم. متأسفانه باور نکرد.

فکر می‌کنم کلاس سوم دبستان بودم. جثه‌ی درشتی نسبت به سنم داشتم و همیشه خانواده متذکر این نکته بودند که لباس نامناسبی نپوشم. ما با خانواده مادری ارتباط نزدیکی داشتیم و خانه‌ی عموی مادرم جایی بود که زیاد رفت و آمد می‌کردیم. وجود بچه‌های همسن و سال باعث شده بود که من و خواهرم خیلی وقت‌ها بدون حضور خانواده شب را هم آنجا بمانیم و به‌طور کلی فضای امن و مطمئنی به نظر می‌آمد. من و دختر عمویم کوثر هم‌بازی بودیم و در اکثر مسافرت‌ها سعی داشتیم باهم در یک ماشین باشیم. برای عروسی یکی از فامیل‌ها در انزلی، من توی ماشین پسرعموی مادرم کنار کوثر نشستم و دیگر پسرعمو که ۲۰ و اندی ساله بود، کنارمان نشست. ما به اصطلاح بچه بودیم و همواره مشغول صحبت و بازی. افشین ع. پسرعموی نام‌برده، اصرار زیادی برای خوابیدن ما داشت و مدام تکرار می‌کرد که: «بسه بخوابین و سروصدا نکنین.» بالاخره با یک ترفندی پتوی مسافرتی را روی ما کشید که مثلاً استراحت کنیم. قابل ذکر است که همه اعتماد زیادی به روابط فامیلی داشتند و واقعا این همجواری مساله‌ای نبود، نه برای خانواده و نه برای اونفتری که جلو نشسته بودند. من وسط نشسته بودم و برای اینکه سریع‌تر دست از سرمان بردارد چشم‌هایمان را بستیم. دو دقیقه نشده بود که افشین نزدیک صورت‌م شد تا مطمئن شود که خوابم برده است یا نه. صدای نفس‌هایش هنوز یادم است. خیلی سریع دستش را زد به سینه‌هایم و تیشترتم را زیر پتو بالا زد. خیلی شوکه شده بودم و خیلی محکم خودم را چسباند به کوثر. من به نسبت سنم اطلاعات زیادی از رابطه جنسی داشتم و مطمئن بودم قضیه به آنجا ختم نمی‌شود. چشم‌هایم را باز کردم و او سریع دست از لمس کردن من برداشت. هنوز صدای کش لباس زیرم که وقتی دستش را کشید و صدای بلندی داد، خاطرتم هست. تا خود شهر انزلی چشم‌هایم را محکم باز نگه داشتم تا مبادا لحظه‌ای خوابم ببرد. مسیر زیادی بود و من حتی از کوثر خواهش کردم که جاهایمان را عوض کنیم. او قبول نکرد و بعدها من متوجه علت امتناعش شدم. تا یک مدت نمی‌توانستیم با کسی راجع به این مساله صحبت کنیم، چون حس می‌کردم من دختر بدی هستم که این اتفاق برایم افتاده است. اما بالاخره با کوثر و خواهرم درمیان گذاشتم و فهمیدم که هر دوی آنها هم از طرف این فرد مورد آزار قرار گرفته بودند. اگرچه هیچ وقت بیانش نکرده بودند. حدود چند ماه بعد جسته‌گریخته به مادرم گفتم، ولی واکنش او از تجربه‌ی آزاری که داشتم بدتر بود. گفت: «نه همچین چیزی ممکن نیست و ما اعتماد داریم به او و اونما دوام اینکے اصلا صداشو درنیار چون تو فامیل آبروریزی میشه.» من فکر می‌کنم ضربه‌ای که فرد قربانی می‌خورد، تنها یک بخش آن آزار جسمی است. بخش دیگرش ترس از بیان کردن و بخش مهم دیگرش نگاه ارتجاعی خانواده‌هاست که فامیل‌ها را در امر تجاوز مستثنا می‌دانند. درحالی‌که بخش زیادی از روایات تجاوز این را اثبات می‌کند که تجاوز توسط آشنایان نزدیک انجام می‌گیرد. S

سال سوم راهنمایی بودم. مدرسه‌ام را عوض کرده بودم و همه چیز برایم جدید بود. طولی نکشید که متوجه شدم یکی از دخترهای کلاس این‌جا صدایش می‌کنیم «ن». به‌شکلی غیرعادی غمگین است. تمام ساعت‌هایی که در مدرسه بود، گریه می‌کرد. موقع حضور دبیر در کلاس جلوی گریه‌اش را می‌گرفت اما در واقع فقط جسم غمگینش در کلاس بود. از ظاهرش می‌شد فهمید که کابوسی در ذهنش می‌چرخد. دیدن او در آن وضعیت، اذیتم می‌کرد. می‌خواستم کمکش کنم. بعد از اینکه بالاخره توانستم اعتمادش را جلب کنم، دلیل ناراحتی‌اش را فهمیدم. گفت که ظهر گرم یکی از روزهای تابستان هوس بستنی کرده بود و در راه رسیدن به مغازه باید از جلوی ساختمان در حال ساختی می‌گذشت که دو کارگر در آن مشغول کار بودند. در خلوت ظهر تابستان کوچک، «ن» را به‌زور می‌کشند داخل ساختمان نیمه‌کاره. دهانش را می‌بندند و به او تجاوز می‌کنند. بعد هم می‌گویند: «حالا آگه جرات داری برو به کسی بگو، به کسی بگی سرت رو می‌سُرن.» «ن»، خاکی و گریبان و پریشان به خانه بر می‌گردد و به جای افشای حقیقت به مادرش می‌گوید که زمین افتاده، حسایی گریه کرده و الان حالش خوب است.

اما دیگر حال «ن» خوب نشد. می‌ترسید: از پدرش، از برادرش. اگر می‌فهمیدند حتماً او را می‌کشند. خواستگار داشت و خانواده‌اش اصرار داشتند که زودتر شوهرش بدهند. اما اگر ازدواج می‌کرد، آن وقت بقیه می‌فهمیدند که «باکره» نیست و حتماً کشته می‌شد. پس به خودکشی فکر می‌کرد. نمی‌دانستم باید چه کار کنم و چه بگویم. عصبانی بودم اما اصلاً نمی‌دانستم چه باید کرد. در آن سن نه چیزی درباره‌ی برخورد با متجاوزین می‌دانستم و نه برخورد با قربانیان تجاوز. به خانواده‌ام هم نمی‌توانستم بگویم. تنها، سنگ صبورش بودم. سال بعد که از آن مدرسه رفتم، گمش کردم و امروز سال‌هاست که از او بی‌خبرم. چه بر سرش آمد؟

پدرم ماموریت کاری گرفته بود و باید به سفر می‌رفت. مادرم، من و خواهر و برادر کوچکم را به دست عمویم سپرد تا خودش برای مدتی که پدرم نبود به زادگاهش برگردد. دقیقاً ساعت نه شب بود که دستی از پشت جلوی دهانم را گرفت. هیچکس در خانه نبود. فقط او، عمویم! عمویم متجاوزم بود، چهره‌ی حریصانه‌اش در آن لحظه خوب خاطرتم هست. با پیراهنم دهانم را بست و چشم‌هایم را باز گذاشت تا همه چیز را ببینم. من تقلاً می‌کردم. بدنم روی سطح زیر موکت ساییده می‌شد. شلوارم را پایین کشید و بعد... نمی‌توانم به یاد بیاورم یا از به یاد آوردن واهمه دارم؟ من همچنان از توصیف جز به جز حرکاتش زبانم لال می‌شود. انگار مرا می‌خورد و بعد هم مرا خورده بود... من گوشت گوساله‌ای بودم که عمویم خورده بود و جز استخوان‌هایم ته بشقاب چیزی نمانده بود. اشیای بی‌جان خانه، سکوتشان، احساس همدردی نبود. انگار برای پنهان کردن فاجعه با عمویم دست به یکی کرده بودند. پرده‌ی سیاهی جلوی چشم‌هایم افتاده بود که فقط عمویم را نشانم می‌داد. سرم گیج می‌رفت. لباس‌هایم را پوشیدم. لباس‌هایم را پوشید و گفت توبه کرده است. مطمئن بودم به کسی نمی‌گویم و ذکر می‌فرستاد. بار دوم و سوم هم سناریوی عموی متجاوزم همین بود. سه بار آلت تناسلی‌اش وجودم را درید و در پهنه‌ی اقیانوس رهایم کرد. همیشه می‌توانست جایی گیرم بی‌اندازد و نفس‌های حریصانه‌اش را در گوشم فرو کند. مادرم برگشت. به او گفتم. اما عمویم با پدرم صحبت کرده بود و گفته بود من با کسی وارد رابطه شده‌ام. حالا هرچه می‌گفتم دروغ بود و عمویم هرچه گفته بود و می‌گفت راست! در خانه زندانی شدم و بیرون از خانه زندانبان‌های مردسالار مرا می‌پایبندند. همه علیه من بودند و من علیه ستم حنجره‌ای برای فریاد نداشتم. کشتنم، اما زنده‌ام و زندگی خواهم کرد.